

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد / بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم

Human rights	حقوق بشر
--------------	----------

موسوی

۲۵ اگست ۲۰۰۸

نگ سکوت قلاده گردن روشنفکران

از طریق رسانه های خبری ، به شکل سانسور شده و تا حدودی اصلاح شده ، اطلاع یافتیم که بار دیگر دستن جنایت گسترده امپریالیزم امریکا از آستین کین به در شده ، بیش از ۹۰ تن از هموطنان درد مند و زجر کشیده ما را در غرب کشور به خاک و خون کشانیده وده ها تن دیگر را با زخمهای جانسوزی برای تمام عمر زمین گیر نموده است. در قبال چنین جنایاتی ، عکس العمل های متفاوت و تا حدی سالوسانه وریاکارانه نیز از طرف برخی از رسانه ها و مقامات ابراز گردید. در طی این مختصر به علاوه تماس با آن واکنش ها، به صورت عمده به این نکته عطف توجه صورت خواهد گرفت، که ما یعنی " طیف وسیعی از روشنفکرانیکه از عرق جبین همان مردم در خون کشیده شده به این جا رسیده ودربستر عافیت غنوده ایم" به دفاع از مردم ودر محکومیت چنین جنایت آشکاری چه انجام داده وچه می توانستیم بکنیم:

۱ – رسانه های خبری غربی:

رسانه های خبری غربی به مثابه بخش و متمم سیستم امپریالیستی از همان آغاز اطلاع از چنان جنایت گستاخانه وهولناکی، با اگر ومگر، تائید وتکذیب، بازی با تعداد وارقام کشته ها -تو گویی در بازار بورس نشسته ونوسان قیمت بنزین را گزارش می دهند - جنجال روی افراد ملکی ونظامی وده ها بهانه دیگر از اصل موضوع که براساس مقاولات پذیرفته شده بین المللی، چنین حرکتی جنایت جنگی به شمار می رود؛ طفره رفته، می کوشند از اهمیت موضوع کاسته، مردم خود ومردم سراسر جهان را به امید واهی تحقیق در مساله تحمیق نمایند. ویا آنکه بر طبق گزارش خبرگزاری "سین هوا"، سر منشی ملل متحد نسبت به ابراز انزجار نموده باز هم خواستار تحقیق گردید. به عبارت دیگر افسار را به دم خر بسته اند. این همان روشی است که طی هفت سال تجاوز برافغانستان وکشتار بیدریغ مردم ما ، امپریالیزم ودفتر تحریرات آن یعنی "ملل متحد" همیشه بدان توسل جسته ونتیجه آن نیز تداوم کشتار ونابودی در کشور است ونمی توان به هیچ وجه چیز دیگری از آن توقع نمود.

۲ – اداره مستعمراتی کرزی:

قبل از آنکه به عکس العمل اداره مستعمراتی و رئیس آن اداره " ببرک امریکایی" بپردازم ، حیف است این نکته را نگفته به آن بپردازم.

گویند در سده قبل درحوالی کابل جوانی زندگی می کرد، لافزن وبی غیرت. این جوان روز سوم عروسی به رسم " داماد سلامی رفتن" ، همسرش را که تازه عروسی بود باطراوت، بر پشت اسب سوار نموده با تفنگ وتجهیزات جنگی کامل به طرف خانه خسر به راه افتاد، وقتی از دور به آن هیکل ، چین ولنگی وان قطار های مرمی "بردبر" نظاره صورت می گرفت، بیننده را به آن فکر می انداخت ، که این است شیر غران ورستم دستان که ناموس اش را از چنگ اژدهای سیاه وسفید نجات داده وراهی اقامتگاه خویش می باشد. هنوز ساعتی از طی طریق آنها نگذشته بود، که ناگهان از عقب سنگی نعره ای به گوش جوان رسید: "ایستاده شو، رویته دور نته که زدمت! تفنگته پرتو!" (ایستاده شو، رویت را دور نده که تو را می زنم! تفنگ ات راپرتاب کن). جوان که تا آنزمان هر چه لاف وگراف بلد بود به خورد "علیا مخدره" داده بود وفکر هم نمی

کرد که به چنین زودی میدان عمل فرا رسد، به مانند یک مرده متحرک در جا ایستاده تفنگ را نیز دور انداخت. صدا باز هم بر وی فرمان داد: "از اسب تا شو! دور برو، رویته دورنتی!" (از اسب ته شو...)

جوان همان کاری را نمود که صدا از وی خواسته بود. "صدا" که سوار را پیاده و خلع سلاح دید از پشت سنگ بیرون جسته با چابکی اول تفنگ را به دست گرفته، چوبی را که در دست داشت، دور انداخت. بعد از آن رو به طرف جوان و همسرش نموده گفت: "هر چه دارین پرتین! رختابانه، بوتابانه و لنگیته بکش! چیزی نمانه که خیرتان کدم!" (هر چه دارید ببندازید! رخت ها، بوت ها و...! چیزی باقی نماند که خبرتان کردم) وقتی صدا جوانک را تسلیم دید، به وی فرمان داد: "او بچه، برو او طرف! جلو اسبه شیخ بگیر که شور نخوره!" او چون جوان همان کرد که قطاع الطریق خواسته بود، "صدا" رو به طرف تازه عروس نموده از وی خواست تا لباس هایش را در آورد. وی نیز که از ترس چون بید می لرزید، تابع دستایر "صدا" گردیده تا هر کجا که صدا می خواست، پیش رفت. صدا بعد از غارت کامل و گرفتن کام دل از تازه عروس بر جوان نهیب زده اسب را نزد خود خواست. و برای آخرین بار رو به جانب جوان نموده گفت: "رایته بگیر و برو، پشتته دورنتی" (راهت را بگیر و برو، پشتت را دورندهی)

جوان لافزن وقتی "صدا" را به قدر کافی دور دید، باز هم همان شخصیت واقعی اش گل نموده، رویه طرف خانم اش نموده گفت: "بریم که آگه بفهمه که چه در حقش کدیم دلش می ترقه" (برویم که اگر بفهمد که چه در حق اش کرده ام دل اش می ترسد) زن که طی آن سه روز به جز لاف و کزاف چیزی از شوهرش نشنیده بود، سر انجام تاب نیاورده به اعتراض پرسید "مرتیکه بی غیرت، تو چه کدی که هنوزام گپ می زنی، مالک هایمه گرفتی، روی مه سیاه کدو..." (مرد بی غیرت، تو چه کرده ای که هنوز هم گپ می زنی مال های عزیزم را گرفتی، رویم را سیاه نمود - عبارت دیگری برای افاده مورد تجاوز گرفتن -) جوان با پر رویی تمام گفت: "یادت اس که گفت جلو اسبه شیخ بگی، مام به ضدش جلو اسبه سست گرفتم" (یادت است که گفت، جلو اسب را شیخ بگیر، من هم بر ضدش جلو اسب را....)

حال خود قضاوت کنید که آیا سرو صدای "ببرک امریکایی" و به اصطلاح "ولسی جرگه" اداره مستعمراتی چیزی بیشتر از "سست گرفتن جلو اسب" است و یا خیر؟ در شرایطیکه دار و ندار مارا به یغما سپرده اند، در شرایطیکه خون مردم ما را متاع بی ارزشی اعلام داشته اند که هر جنایت کاری به خاطر تمرین جنایت و فرونشاندن عطشی که به خون انسان دارند راهی کشور ما می گردند، در شرایطیکه ناموس وطن و ناموس فردی را در زیر پای متجاوزین انداخته اند، زار نالیدن های اداره مستعمراتی چیزی نیست به جز همان "سست گرفتن جلو اسب". وقتی رئیس این اداره مستعمراتی دست دو تن از جنایتکاران ارتش ضد ملی را از کار می گیرد باز هم به داستان دیگری می ماند:

خان واریابی با صدای بلند بادی خالی نمود، مگر به خاطر فریب اهل مجلس رو به طرف نوکر نموده گفت: "او بچه گم شو چار زانو بشین که مارا شرماندی"

"ببرک امریکایی" بعد از اشک تمساح در روز اول و خط و نشان کشیدن به استقامت جنایت کاران اصلی، وقتی متوجه شد که چنین ساخته کاری هائی ممکن است جدی گرفته شده و به انتخاب مجدد اش آسیب برساند، به زودی استغفار نموده ضمن یک سازش جدید، دوتن دیگر را "پیشمرگ" جنایتکاران امریکائی گردانید.

۳ - سایت های انترنیتی:

تا آن حدی که من به سایت های انترنیتی مربوط جامعه افغانی نظر انداختم، با تاسف به مثابه مؤثر ترین رسانه خبری کمترین تماسی به این موضوع نگرفته، بیشتر آنها در دنیای دیگری سیر می نمایند. میرهن است که در چنین مواقعی، از آن عده سایت ها که در اصل با تجاوز دمساز بوده و اشغال کشور را به صورت علنی با تبلیغ طرز دید خاینانه "جامعه بین المللی کمر بسته تا افغانستان را آباد نماید" معرفی می دارند، نمی توان انتظاری به جز آنچه انجام می دهند داشت. آنها آشکارا بعد از "خوردن... قاشق آنرا نیز به کمر بسته" همان را تبلیغ می نمایند که به آن باور - چه بهتر است گفته شود - وظیفه دارند. برای آنها که خدمت به امپریالیسم تجاوزگر تقدس دارد، تا می توانند باید در جهت ایجاد شقاق و نفاق قومی، ملیتی، زبانی و مذهبی کوشا باشند، هر چند آنها ادعا دارند که چیزی برای پنهان کردن در افغانستان وجود ندارد تا کسی جاسوس شود، اصل مساله در آن است که جواسیس امروز به غیر از جواسیس دیروز است. آنها اگر می کوشیدند تا چیزی را کشف نمایند، اینها تلاش دارند تا امر نادرستی را درست معرفی نموده فکر و هوش مردم را از طرح مسایل اساسی، به بیراهه های ابتدال فرهنگی و امثال آن سوق دهند» در این مورد در مقاله - نهاد های امنیتی استخباراتی و سایت های انتر نیتی - به تفصیل بحث صورت گرفته «... همینکه این ها در "عاشورای" مردم ما، جشن تولد و گرامیداشت برگزار می نمایند، خود معرف ماهیت وابسته و مزدور منشانه آنها می باشد. روی صحبت بیشتر متوجه آن سایت هاست که هنوز تا آن حد به سقوط علنی شان اذعان ندارند، با تاسف در آنها نیز همه "زبان را قورت داده اند".

۴ - نهاد های مدعی مبارزه:

اگر از اینها سراغی به دست آوردید ، لطف نموده این قلم را نیز در جریان قرار دهید، تا جائیکه من می دانم، گویا بر بام تمام آنها "خاک مرده" از طرف امیر یالیزم پاشانده شده ، نمی توانند ادعای زنده بودن نمایند.

۵ - روشنفکران و قلم به دستان منفرد:

به خاطر احتراز از افتیدن به یک بحث تجربیدی، انتزاعی و اکادمیک در باب "روشنفکر" صحبت را با خاطره ای از جانبخته مردم زنده یاد "قیوم رهبر" آغاز می نمایم:

در یکی از شب ها که با زنده یاد "رهبر" عزم دیدار دوستی را داشتم و قرار بود در آنجا روی مسایل چندی به بحث بپردازیم، در بین راه یک تن از همراهان که در جریان اهمیت آن دیدار قرار نداشت و نمی دانست که ما دونفر بین راه مشغول تبادل نظر با هم هستیم، طبق عادت همیشه اش که می خواست در هر شرایطی از صحبت آن دوست گرانقدر و آن رهبر بی همتا مستفید شود، در کنار ما قرار گرفته پرسید:

" می بخشید، می توانید توضیح دهید، که روشنفکر را چه می توان تعریف کرد"

زنده یاد "رهبر" با خوشرویی که صفت جبلی اش بود، رو به طرف همراه ما نموده گفت:

"استاد جان، برای فعلاً این بیت "بیدل" را به خاطر بسیار تا بعداً در این باره صحبت نمائیم":

" هر که پاکج می گذارد خون دل ما می خوریم شیشه ناموس عالم در بغل داریم ما"

نمی دانم آنها سر انجام فرصت یافتند تا در آن مورد صحبت نمایند و یا خیر؟ هرگاه صحبتی در زمینه صورت گرفته باشد، امید است زمانی خود آن دوست قلم به دست گرفته در رابطه با بحث آن زنده یاد چیزی بنویسد؛ هر چند حق مطلب را ادا کردن از بحث های آن فرزانه، برای هیچ یک از ما مقدور نبوده و نخواهد بود.

هرگاه از منظر "بیدل" خواسته باشیم روشنفکر را بشناسیم، می توان نوشت:

روشنفکر یعنی فردی که در قبال آنچه در محیط ماحول وی می گذرد ، احساس مسؤلیت نماید، یعنی به زدودن کژی ها و استقرار فضایل کوشا باشد، روشنفکر یعنی حافظ منافع راستین و به حق یک ملت ، یک جامعه و در سطح جهانی انسان های روی زمین. یعنی کسیکه "شیشه ناموس عالم" را در بغل داشته و باید از آن حفاظت نماید. شیشه ای که با هر خورده سنگی ترک برداشته می شکند، باید با قاطعیت حفاظت شود. هرگاه آن خصوصیات را با ویژه گی های دیگری که این طرف و آن طرف از آن یاد می شود، مانند نقاد بودن، معترض بودن، نوآر بودن، آزاد بودن از هر قید و بند و نمی دانم دیگر چه، بودن بیفزائیم ؛ تصویر انسانی برای ما مجسم خواهد شد که در بین مدعیان آن حتا به صورت نسبی نیز نمی توان فردی را یافت.

برای نسلی که خود را روشنفکر می داند و برخی ها پسوند انقلابی را نیز بدان می افزایند، آیا این سکوت مرگبار در قبال چنین جنایتی آشکار ، همان طوق لعنت ابدی و یا قلاده نوکری امپریالیسم نیست که زیب گردن خویش نموده اند؟ چطور می شود با دیدن چنین جنایت و بی رحمی آشکاری، هنوز هم سکوت نموده و از حمایت مردم در خون حفته و به پا خاسته، اباء و ورزید و باز هم ادعای روشنفکری، افغانیت و انسانیت نمود؟

آنهایکه به خاطر مردن هر "بزی" "قیامت کبرا" به پا می دارند، مگر این ۹۱ نفر انسان نبودند، آرزو نداشتند، از همه بالاتر حق حیات و زنده ماندن نداشتند، که به خون خفتن آنها هیچ قلمی را به حرکت و هیچ زبانی را به صدا نیاورد؟ مگر خون ما از خون آزادگان هراتی رنگین تر و سرخ تر است که آنها با وجود حاکمیت تفنگ و جنایت در کشور، بی هراس به حمایت از هم میهنان شان برخاسته تا پای جان پیش می روند و ما زبان را به مطالب دیگری می گشائیم که در مقطع کنونی هیچ دردی را دوا و هیچ زخمی را مرحم نیست؟ وقتی چنین افت و سقوطی را در جامعه روشنفکری خویش می بینیم باید به آن حکم قاطعانه تاریخ تن دهیم: روشنفکران، خرده بورژواهای حقیر، طماع و ترسوئی اند که می خواهند فقط زمینه بقای خویش را فراهم سازند. به کدام قیمت ، برای شان مهم نیست . برخی با "است گرفتن جلو" ، عده ای با قلاده زرین و نبذی هم با سکوت مرگبار.

اینکه روشنفکران وطن ما می خواهند از کدام بخش باشند، انتخاب به دست خودشان هست ، می خواهند از سلکی باشند که "بیدل" معرفی نموده و می خواهند از آن دیگر ، میل و رضای خودشان.

۶ - چه می توان کرد؟:

در همین مورد مشخص ما همه در حد توان قادریم صدای خویش را بلند نموده اعتراضات فردی و جمعی گسترده ای را علیه این جنایت و جنایات مشابه آن به راه بیندازیم.

به صورت مثال آنهایکه قلم به دست اند، می توانند مطالبی بنویسند باید دست به کار شده ابعاد مختلف این جنایت را به دیگران توضیح نمایند.

آنهایکه تا هنوز دست به قلم نبرده و چیزی ننوخته اند می توانند در هر جائیکه هستند، اعتراض خویش را به صورت علنی ابراز داشته، خشم و نفرت شان را به صورت مصاحبه ها علیه چنین جنایتی اعلام دارند - تا جائیکه من اطلاع دارم بخش "صوتی و تصویری" پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" آمادگی کامل دارد تا در همچو مواردی به دفاع از مردم به خون خفته ما، امکان مصاحبه های متعدد را فراهم سازد-

به هر تعداد افراد ممکن، مقابل دفاتر ملل متحد و پارلمان های کشورهای حمله کننده بر افغانستان ، جمع شده
ضمن ابراز انزجار از چنان جنایاتی، اصل واقعه را برای مردم عادی آن کشور ها توضیح داده ، آنها را
متوجه جنایات سیاستمداران شان بنمایند.

به مانند دهه هشتاد باید در خارج از شوربین مردم آن کشور ها رفته، به ایجاد کمیته های دفاع از مردم
افغانستان دست یازید، نباید به دولت های امپریالیستی و دفتر تحریرات آن " ملل متحد"، این اجازه را داد تا
کشتار بیرحمانه یک ملت را به مثابه خدمت به آنها به خورد مردم خود بدهند. وده ها کار دیگری که می توان
انجام داد...

مرگ بر امپریالیزم جنایت گستر امریکا!

ر هبران کاخ سفید و شرکای جرم آنها را باید به مثابه جنایت کاران جنگی به پای میز محاکمه کشانید!

شکسته باد قلمی که در دفاع از خون مردم بی گناه ما به کار نمی افتد!

بریده باد زبانی که در مقابل جنایت و تجاوز سکوت می کند!